

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، الصلاة والسلام على سيد الانبياء والمرسلين،
حبيب الهنا و طيب نفوسنا، ابي القاسم، محمد صلى الله عليه و على اهل بيته الطيبين و
الطاهرين المعصومين المكرمين

کلام درباره رحمت و محبت و مهرورزی و اخلاق بود. از وجود مبارک رسول خدا هیچ عبادتی فوت نشد. آنچه که جنبه بندگی نسبت به پروردگار داشت، مشتاقانه انجام داد و حتی در خوردن غذا، غذا را تبدیل به عبادت می کرد. آب خوردن را تبدیل به عبادت می کرد. نگاه کردن را تبدیل به عبادت می کرد. به این شکل که آنچه که می خواست برای بدن، برای دل، برای روح، برای اعضا و جوارح انجام بدهد، نیت می کرد لله، همین و پروردگار عالم هم این گونه نیت کردن را در هر کاری که می خواهد انجام بگیرد به عنوان عبادت می پذیرفت، قبول می کرد. کاری را بدون نیت برای خدا انجام نداد. حتماً می دانید نماز او با کیفیت ترین نماز، روزه او، حج او، خدمت به مردم با کیفیت ترین خدمت بود اما هیچ کدام از عباداتش، حرکاتش، خدماتش را پروردگار در قرآن مجید کنار کلمه عظیم نگذاشت. نگفت نمازت عظیم است، حجت عظیم است خدمت به مردم عظیم است ولی اخلاق او را کنار لغت عظمت گذاشت. انک لعلی خلق عظیم. یقیناً حبيب من تو بر بلندای اخلاق عظیمی قرار داری. علی خلق یعنی بلندای اخلاق عظیم قرار دارد. ما از آیات قرآن و فرمایشات پیغمبر اکرم به دست می آوریم که انسان ممکن است با چهار نوع اخلاق وجودش آمیخته شود. سه نوع آن صد در صد مردود خداست و سه نوع آن صد در صد در به روی دوزخ دارد؛ صد در صد. یک نوع اسمش اخلاق بهیمی است. بهیم یعنی چهارپایان. نهایت کار چهارپایان پرکردن شکم و لذت بردن از بدن است. آنهایی که فرهنگشان، فرهنگ لذت بردن بود، فقط از هرچه که لذت داشته باشد استقبال می کنند، عرق، ورق، دروغ، تهمت، چشم چرانی، ستمکاری، دزدی، غضب است، ربا است، مال حرام است و به قول قرآن مجید لذت بردن از آرایش کردن و بیرون رفتن و به دیگران خود را نشان دادن که این لغتش در قرآن تبرج است. به خانمهای



مسلمان می گوید. می گوید شما که مسلمان هستید، یهودی و مسیحی و زرتشتی و لائیک که نیستید. وَلَا تَبْرَجَنَّ تَبْرَجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى مانند زنان قبل از بعثت پیغمبر که با نازک ترین لباس، با موی باز، با روی باز، با آرایش، مخصوصاً می آمدند بیرون که در برابر مردان خودنمایی کنند. این لذت بردن. لذت می برد. بحالا یک بخشی لذت خیالی است، می گوید زیبایم، بوی زیبای دارم، لباس زیبای دارم، اندام زیبای دارم چرا نشان دیگران ندهم؟ چرا؟ مردان الهی که نگاه نمی کنند؛ اصلاً. مرحوم آیت الله عظمی حاج آقا رحیم ارباب، من طلبه که بودم دوبار از قم رفتم اصفهان که ایشان را ببینم. یعنی وقتی من هر دو بار رفتم، خدا و توحید و نبوت و امامت و عمل خالص و اخلاق را در ایشان دیدم. چون آیه بلد بودم، روایت بلد بودم، می دیدم آنچه که او دارد، در قرآن است و روایت. ۹۹ سال زندگی کرد. خودشان با من خیلی هم صحبت شدند. من آن وقت طلبه بودم، حالا هم طلبه ام، می فرمودند به عمرم یک بار به زن نامحرم نگاه نکردم. در ۹۹ سال. مومن که نگاه نمی کند. اولیای خدا که نگاه نمی کنند. خوبان عالم که این رو، این مو، این بدن، این آرایش، این لباس نازک، نگاه نمیکنند. نهایتاً خواهر بزرگوارم شماها که در این جلسه اید، اهل امام حسین و زینب کبری هستید. آنهایی که اگر یک وقت از طریق صدا و سیما به گوششان برسد، خواهرم، بزرگوار، امت اسلام، شوهردار که بدنت و زیبایی فقط حق شوهرت است، بی شوهر که آینده بدنت و زیبایی حق شوهرت است، خوبان نگاهت نکنند غیر آنهایی که چشمشان هرز است، شهوت رانند، خائن اند، کثیف اند، چه کسی نگاهت می کند؟ می ارزد؟ خوب بگذار خدا نگاهت کن، بگذار فاطمه زهرا نگاهت بکند، بگذار مادران انبیا در عالم برزخ که مشرف به این عالم اند، نگاهت بکنند. چرا طوری می روی بیرون که قلب مبارک امام زمان جریحه دار بشود و روزی که از دنیا رفتی، خبرت به امام برسد، چون پروردگار پنجشنبه ها خبر امت را به او می دهد، در قرآن هم هست در سوره توبه، فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ هُمِنَ الْآنَ، این فعل سیری معنای مضارع نمی دهد، معنای حال است. چون اگر معنای مضارع دهد اصلاً به خدا و پیغمبر تناسبی ندارد. همین الان، خدا، پیغمبر و ائمه طاهرين که مومنون اند، ناظر به



همه کارهای تواند. خوب وقتی خبرت به امام زمان برسد، از دنیا رفتن تو را به او بگویند، دستش را بلند کند بگوید خدایا شکر که یک آلوده از این امت کم شد. یک مخالف قرآن از این امت کم شد، یک مخالف مادرم زهرا از این امت کم شد اما خیلی ها هم بودند که اصلاً امام زمان طاقت شنیدن خبر مرگ شان را نداشت. یکی شان دوقدمی قبر موسی بن جعفر دفن است. واقعاً دو قدمی، که امام زمان درباره او گفت لا صوت الناعی بفقدک، خدا نیاورد که خبر مرگ تو را برای من بیاورند. مردن تو بر آل بیت پیغمبر سنگین است؛ سنگین. خوب اینطوری باش. می خواهی بمیری شیطان برقصد؟ بگوید یکی را جهنمی کردم، کیف کردم. خوب است؟ یعنی ما شیطان را بخندانیم خوب است یا خدا را راضی کنیم. این یک اخلاق. اسمش اخلاق بهیمی است. خوردن و لذت بردن یعنی تمام این خلقت را خدا برای من آماده کرده، من بخورم و لذت ببرم و پیر بشوم و بمیرم یا جوانمرگ بشوم یا در عمر متوسط سخته کنم و بروم. اصلاً کل آفرینش همین است؟ کل خلقت همین است؟ شکم، لذت بردن. خوب که این را گفته است؟ دومی اسمش اخلاق سبعی است. درندگی که حالا این هایی که حالت درندگان را دارند، علتش این است که قانع به جایگاه خودشان نیستند. بالاخره هر کس در این عالم یک جایگاهی دارد. من جایگاهم روضه خواندن بر سیدالشهداست. من نباید از این چارچوب بیایم بیرون بگویم من مرجع تقلیدم. این حرام است. این جنگ با پروردگار است. چیزی که لیاقتش را نداری اصلاً حق نداری اظهار بکنی؛ حق نداری. آنی که درنده می شود چون از جایگاه خودش می رود بیرون. می گوید من باید در محل از همه بالاتر باشم، کسی قبول نکند قمه را می کشم، کسی قبول نکند چاقو می کشم، کسی قبول کند شکم پاره می کنم. بعضی ها اخلاق درندگی دارند می گویند باید یک مملکت را شکمشان را باید پاره کنیم، همه چی آنها را باید ببری. م بعضی ها می گویند نه، شکم مردم دنیا را باید پاره کنیم تا ما را قبول کنند. مثل نرون، مثل آتیلا، مثل چنگیز، مثل تیمور، مثل آقا محمد خان قاجار، مثل نادر افشار، مثل هیتلر، می گفت من باید به همه دنیا مسلط باشم، قبول نمیکنی، می کشمت. آنهایی که می مانند باید قبول کنند. ده سال هیتلر حکومت کرد، ده سال، ۱۲ میلیون آدم کشت، ۱۷



میلیون لیتر خون از گلوی مرد و زن و بچه مردم ریخت پایین. ۵۰۰۰ دانشگاه را بمباران کرد، با خاک یکسان کرد، آخر هم آنی که می خواست نشد، خودش را کشت. صدام یک درنده بسیار قوی بود. چند هزار نفر مردم مظلوم این مملکت را قطعه قطعه کرد. چند استان را بمباران کرد. کارخانه ها را نابود کرد. آبادی ها را خراب کرد. نزدیک یک میلیون از مردم عراق را کشت. مرجع تقلید را کشت. نویسندگان را کشت. پیش نماز را کشت. مدرس را کشت. استاد دانشگاه را کشت. اخلاق، درندگی بود. حالا آیه اش را بشنوید. آیه عجیبی است. دارد یک کسی را می گوید که دندان تیزی برای دریدن دین مردم داشت. ای کاش شکم مردم را پاره می کرد. دندان تیز برای دریدن دین مردم. برادران، خواهران کاری نکنید که دین دار در خانواده شما با عمل شما بی دین بشود. قیامت جواب بی دین شدن یک نفر را نمی توانیم بدهیم. من دوبار این مطلب را گفته ام. این بار سوم. گفتم دینداری از زمان آدم شروع شد. آدم و حوا که روی زمین زندگی را شروع کردند، یک دانه موجود بی دین نبود، خودشان دو تا بودند. پروردگار دین را برای ایشان فرستاد. دین ادامه پیدا کرد. خوب بودند همه. بی دینی از کی شروع شد، از بد دینی خانواده ها شروع شد. پدر بد دین دار بود، اولاد او گفت اگر این دین است، من نمی خواهم، رفت بی دین شد. پدری بود سخت گیر، صبح بچه را که می خواست برای نماز بلند کند با سه تا لگد بلند می کرد. بی دینی از بد دینی دیندارها شروع شد. این آدم دندان تیز کرده بود، دین مردم را قطعه قطعه کند و با آنهایی که دندان تیز داشتند، شکم مردم را پاره می کردند و ابست. قرآن می گوید فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ، ارزش این آدم، ارزش سگ است. سگ هار است، گاز می گیرد، با دندان هایش فرو میکشد در گوش و پوست. دارد یک آدمی را می گوید مثل سگ است یعنی اخلاق، اخلاق سگی است. درست است من آدمیزاد به قول همه گل سرسبد همه آفرینش چنان وضع شخصیتی برعکس بشود، بشود، بشود، هی سقوط سقوط سقوط تا برسم به جایی که قرآن به من بگوید، می دانی مثل چه هستی، مثل سگ. حالا آنهایی که اخلاق بهیمی دارند از این هایی که اخلاق درندگان را دارند، جلوترند. آنها هم اخلاق حیواناتی هستند که حلال گوشت هستند. اخلاق گاو را دارد،



بخورد و شهوترانی کند. اخلاق گوسفند را دارد. اخلاق بز را دارد. اخلاق شتر را دارد. آنها حلال گوشت هستند. باز یک ارزشی دارد اما سگ نجس العین است. با هفت دریا بشورند او را پاک نمی شود، ذات نجس است و اما اخلاق سوم، اخلاق شیطانی است. یعنی این زندگی کردن با حيله گری، با مکر، با پشت هم اندازی، با خدعه، با فریب، با کلاه گذاشتن سر مردم، با زبان بازی. از نظر قرآن این اخلاق، اخلاق شیطان است. حالا آیه آن را در سوره حشر عنایت بفرمایید. چه آیه وحشتناکی است. کمثل الشیطان. این آدم دقیقاً مانند شیطان است. کمثل الشیطان. شیطان چه کار کرد؟ می گوید شیطان فریب داد، گول زد، خدعه کرد، نارو زد، پشت هم اندازی کرد، به انسان گفت قَالَ لِلْإِنْسَانِ أَكْفَرُ بِسُوءِهِ، با خدعه، با فریب گفت آدمیزاد خدا به چه دردت می خورد؟ پیغمبر به به چه دردت می خورد؟ همین حرف هایی که ماهواره ها می زنند. امام حسین به چه دردت می خورد؟ مشکل اقتصادی تو را حل کرده پیغمبر یا این گریه کردن ها مشکل اقتصادی، اینها همه وسوسه است، سفسطه است، حيله است. شما بیا من نشانت بدهم در همین زمان خودمان، صدتا مشکل دار را ابی عبدالله مشکل آنها را حل کرد، پیغمبر مشکل آنها را حل کرد، صدیقه کبری مشکلشان را حل کرد. چقدر پیش خود من آمدند، گفتند ما ماه رمضان، دهه عاشورا آمادیم، گوش دادیم، متوسل شدیم، گریه کردیم، مشکل من حل شد. همین پریروز یک خانمی در یکی از همین جلسات مذهبی مرد ها را کنار زد آمد جلو، راهش دادند، داشت گریه می کرد، داد می کشید، من هم ایستادم، سرم را انداختم پایین با من کار داشت. خیلی جلو نیامد. طرف چپ شانه من ایستاد با گریه گفت چه مشکل سنگینی داشتم؛ سنگین، کشنده. پارسال آمدم در همین جلسات به تو گفتم یک دعایی برای حل مشکل من بکن، مردم دارند گریه می کنند، دعایشان مستجاب است. گفت تمام مشکل من حل شد. فقط آمدم به تو بگویم و بروم. در یک شهر بزرگ ایران، مرکز شهر، مرکز استان، خدایا روی منبر پیغمبر است، در برابر این بندگان بزرگوار با کرامت متدین تو است. من نه به تو دروغ می گویم و نه به این مردم. حقیقت را می گویم به تو، به این مردم. شب جمعه در آن شهر به من گفتند به جای منبر، کمیل بخوان. تابستان هم



بود. ماه رمضان نبود، محرم صفر هم نبود یا بود. گفتم چشم. اعلام کردند. من وقتی از آن منزلی که بودم آمدم بروم مسجد، آن مسجد هشت هزار متر است، از مساجد زمان قاجاری است. بسیار مسجد خوبی بود. من دیدم اصلاً این مسجد ۸۰۰۰ متر آن، جمعیت متراکم نشسته است. خیابان وصل به مسجد متراکم نشسته. در خیابان اصلی هم نصف خیابان هم خود مردم بند آوردند. من از یک در غیر عمومی وارد شدم. تا آمدم در حیاط مسجد، دیدم یک خانمی رو گرفته، با حجاب، با ادب، با وقار، از صاحب مجلس خواسته بود یک دقیقه من را با این آقا روبرو کن؛ یک دقیقه. گفته بود بیا گوشه مسجد، پیش مرد ها که نمی شود. ایشان که از در مسجد میاد، ببرمت صحبت بکن. با من خدایا راست می گویم نمی دانم ۵۰ ۴۰ ثانیه فقط گریه می کرد و نمی توانست حرف بزند. منم سر پا ایستاده بودم اما حوصله ام خوب بود. هم حوصله بچه داری هم خوب است هم حوصله مردم داری. اصلاً به پیریم کار ندارم. پیر شدم، حوصله ندارم، باید یک جا بیفتم، نه. ما تا نفس داریم باید عمه خدا باشیم. برای بچه ها باید خیلی حوصله کنید؛ خیلی ما شبها از اینجا می رویم، یک چند تا بچه کوچک می دوند، من را نگه می دارند، وایسا می خواهیم با تو عکس بگیریم. می گویم چشم بگیریم. در دلم هم می خوانم بسم الله الرحمن الرحيم، قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، من شر العکاس. اگر حوصله نکنید بچه هاتون را دزد زیاد است، می برند آنها را. در تمام کوچه ها و خیابان ها، دزد انسانیت فراوان است. پدرها و مادرها با محبت بچه ها را به خودتان ببندید. تلخی هم تا حالا جواب نداده. از زمان آدم تا حالا. فقط شیرینی، محبت، ادب تواضع، فروتنی. گریه اش تمام شد. عذرخواهی کرد. گفتم نه دین به ما گفته درد شما را گوش بدهیم، اگر بتوانیم دوا کنیم. آن مطلبتان را بگویید. گفت ۱۰ سال است ازدواج کردم، هنوز عین اول ازدواج عاشق شوهرم هستم، این حرف امام هشتم است. حالا آن خانم نمی دانست. امام هشتم می فرماید زندگی زن و شوهر باید بر محور عشق باشد. نه من و تو، نه بگو و نگو، نه تلخی، نه طرد، نه حذف، بر مبنای عشق. حوصله کن، در عشق حوصله کن. من یک زن و شوهری را دیدم عاشقانه به فرموده امام رضا زندگی کردند. مرد حدود ۸۰ سال داشت. یک روز آمد پیش



من، دیدم زار زار گریه می کند. گفتم پیرمرد چه هست تو را. گفت من آمدم دردم را به تو بگویم. دردت چیست؟ پیرمرد ۸۰ ساله گفت خانمم. گفتم خوب خانومت، چه شده؟ چند سالش است؟ گفت دو سه سال از من کوچکتر است. من نزدیک مردنم است، آن هم نزدیک مردنش است. من می خواهم بعد مردنم، قیامت، بهشت، آدم متدینی بود، با زنم باشم، من حورالعین نمی خواهم، من عاشق زنم هستم. گفتم پیرمرد دوتا آیه در قرآن است. یکی سوره رعد است، یکی سوره مومن. من همه چیز را از قرآن جواب می دهم، چون مردم قانع می شوند با قرآن. گفتم پیرمرد، خدا در این دو سوره می فرماید آدم های خوب، وقتی قیامت وارد بهشت می خواهند بشوند، وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ، پدران خوبشان، زنان خوبشان، بچه های خوب شان، همه را یکجا با آنها می برم در بهشت. می گویم این شما و این زنت، این شوهرت، این بچه هایت تا ابد در این جا خوش باشید. شما که در دنیا نمی خواستید به حرام خوش باشید، ۵۰ سال نخواستید به حرام خوش باشید، خوش بحالت، حالا اینجا تا ابد خوش باش. گفت راحت شدم. گفت من عاشق شوهرم هستم اما بچه دار نشدم. این شهر، آن شهر، این دکتر متخصص، آن مرکز رویان، نهایتاً به ما گفتند هیچ کدامتان بچه دار نمی شوید. ما هنوز امید داریم، نمی خواهم طلاق بگیرم، بروم شوهر کنم. آن هم نمی خواهد از من جدا بشود، برود زن بگیرد، شاید بچه دار بشود. من چه کار کنم؟ من چهار تا حقیقت از دعای کمیل می دانستم که این چهارتا را خود امیرالمومنین به کمیل فرمود که کمیل این دعا را در مدت عمرت شب ۱۵ شعبان بخوان. شب های جمعه بخوان. نشد سالی یکبار بخوان. نشد در عمرت یک بار بخوان، بدون کمیل نمیر. این را می دانستم که به کمیل فرمود این دعا ۴ تا خاصیت دارد. تنصر، تغفر، ترزق، ترحم؛ چهار تا خاصیت. خوب خودم هم این چهار تا خاصیت را در این ۶۰ ساله عمرم دیده بودم، لمس کرده بودم. به او گفتم خانم من که نمی توانم تو را راهنمایی کنم، چه کار کنی بچه دار شوی. این دعای امیرالمومنین است، این کلید حل مشکل است. نگفتم با این دعا بچه دار می شوی. گفتم به این دعا امشب متوسل شد، خدا طیب طیبان است. دکتر ها گفتند بچه دار نمی شوی، آنها که عمق پرونده



تو و شوهر تو را خبر ندارند. گفت چشم. گریه کرد و رفت. سال دیگر همان شهر مرا دعوت کردند. باز آن آقای که مرا دعوت کرده بود گفت یک خانمی قبل از دعای کمیل می خواهد شما را ببیند. گفتم تشریف بیاورند. آمد من نمی شناختم او را، خیلی با حجاب بود. گفت من همانی هستم که پارسال آمدم به شما گفتم بچه دار نمی شویم، گریه کردم. الان آمدم به شما بگویم سال گذشته با کمیل یکی کردم وجودم را، الان هفت ماهه حامله ام. خدا حافظ. چرا حل نمی شود مشکل؟ چرا؟ با رحمت خدا هر مشکلی حل می شود، با توسل به انبیاء مشکل حل می شود. با توسل به پیغمبر، ابی عبدالله اما شیطان. خدا تا حالا برایت چه کار کرده؟ مسجد برایت چه کار کرده؟ این آخوندها برای تو چه کار کرده تا حالا؟ امام حسین چه کار کرده؟ وسوسه، کمثل الشیطان، خدعه، حيله، بندبازی زبان بازی؛ یک دفعه از خواب بیدار می شوی می بینی بی دینت کرده، بی پیغمبر و بی امام حسین و بی علی و بی فاطمه شدی، کار هم از کار گذشته. حالا دنبال آیه را ببینید که شیطنت، اخلاق شیطانی چه می کند؟ كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ، ببر از همه این حرفها، ببر، دروغ می گویند آخوندها، ببر. کدام خدا؟ کدام پیغمبر؟ کدام بهشت؟ فَلَمَّا كَفَرَ وَتَى انسان با زبان بازی این برید، قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ برمی گردد می گوید من از تو گول خورده، پست بدبختی که خدا و پیغمبر و امام و دین و مسجد را رها کردی، بیزارم. این ها اصلاً تا آخر با آدم نمی مانند. آنی که تا آخر با آدم می ماند خداست. انبیا و ائمه اند. روایت در بهترین کتاب هایمان است که قیامت وقتی فاطمه زهرا وارد محشر می شود، خدا با او حرف می زند. ابنة حبیبی ادخلی الجنة توقف نکن در محشر. من با این خلق اولین و آخرین کار دارم فاطمه من. نه ایست، برو. امر خدا را اطاعت می کند تا دم در بهشت می آید. نمی رود داخل، می ایستد. خطاب می رسد چرا نمی روی؟ این ها تا آخر ما را رها نمی کنند. می گوید من تنها نمی توانم بروم بهشت. خطاب می رسد فاطمه زهرا با که می خواهی بروی؟ می گوید با هر که به شوهرم خدمت کرد، با هر که به بچه هایم خدمت کرد، با هر که برای حسین من هر نوع کاری کرد. چایی ریخت، کفش جفت کرد، کیسه دست مردم داد، غذا داد، جلسه برپا کرد و با هر که که با عاشقان حسین من محبت



داشته. خطاب می رسد همه را صدا کن با خودت ببر. در آنها هم اگر گناه کار است، بخشیدم. با یکی زندگی کن که تا ابد رهایت نکند. این شیطان صفتان اند که خدا در قرآن می گوید برمی گردد می گوید حالا که کافر و بی دین و لا مذهب شدی، انا بری منک، نفرت دارم ازت، برو گمشو. آن وقت خدا می فرماید به دنبال آیه است، فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ، عاقبت خود این ترفند باز زبان باز مکار حيله گر کلاه گذار با آنی که گول این را خورد، هر دو را با هم می برم جهنم. هیچ کدامشان را هم دیگر بیرون نمی آورم. فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ این هم اخلاق سوم. بشمارم یکبار، یادتان بماند. بهیمی این یک. اخلاق درندگی، دو. اخلاق شیطانی، سه. هر سه مردود، جاده هر سه به جهنم منتهی می شود. می ماند یک اخلاق، اخلاق الهی. یعنی آراسته بودن به حسنات اخلاقی، نرم خویی، محبت، رافت درستی، درستکاری، صدق، صفا، صمیمیت، نظر بلندی، بی تکبری تواضع، گذشت، این مجموعه اخلاق الهی است، این مجموعه. یک گذشت آن را برایتان بگویم خیلی خوشمزه است؛ خیلی. یک حاجی حش تمام شده بود، گفت تا مدینه بروم قبر پیغمبر را هم زیارت بکنم بعد برگردم وطنم. جا نداشت. خورجین لباس و پولش را آورد در مسجد پیغمبر، یک مقدار نماز خواند و عبادت کرد و شب شد و بغل خورجینش خوابید. صبح بیدار شدن برای نماز صبح، یک نفر فقط در مسجد بود، آن هم وجود امام صادق. این حاجی یک کیسه هزار دیناری پول داشت، قاطی لباس هایش گیر کرده بود. لباس هایش را تا نکرده بود، همه را به هم پیچیده بود، هی لباسها را بالا کرد، پایین کرد، دید این کیسه هزار دیناری نیست. آمد مچ امام صادق را گرفت. گفت من مسافر از مکه آمدم، پولم را چرا دزدیدی؟ پولم را بده. من دیگر پول ندارم برگردم به شهرم بروم. شما بودید چه کار می کردید؟ من بودم چه کار می کردم؟ به من می گویی دزد؟ آی ۱۱۰ بدو بیا. امام صادق خیلی نرم فرمود من پولت را بلند نکردم. گفت نه، تو بلند کردی، پولم را تو دزدیدی، بده. مردم بیایند، من عربده می کشم آبروریزی می کنم. فرمود حالا صدايت را بلند نکن. من خانه ام نزدیک مسجد است، بیا برویم. آمد در خانه امام صادق. حضرت هزار دینار



در یک کیسه به او داد، فرمود این پولت. دوتایی باز آمدند مسجد. این حاجیه پیش خودش می گفت این پول دزده، حرم برای چه آمده، اینجا چه کار دارد؟ امام صادق مشغول نماز شد. دزد هم خورجینش را خالی کرد، دید کیسه اش لای لباس ها گیر کرده بود. حالا رفته میچ امام صادق را گرفته آی دزد آی دزد. صبر کرد نماز امام تمام شد، دید هر که می آید با یک احترامی ایشان را نگاه می کند. به یکی گفت این آقا کیست؟ گفت ندیدی تا حالا او را؟ گفت نه روز اول دیدنش است. گفت این آقا جگر گوشه پیغمبر، ذریه فاطمه زهرا، پسر امام باقر، نوه زین العابدین، نبیره ابی عبدالله. کیسه امام صادق را برداشت آمد نشست دم جا نماز امام، سلامش را که امام داد گفت آقا مردم، سخته کردم، بدبخت شدم، ببخش مرا. امام فرمود من از دست تو نگران نشدم. گفت پول را پس بگیر. گفت نه من وقتی این پول را به تو دادم، قلبا من این پول را به تو بخشیدم. این اخلاق الهی است. این عفو است، این گذشت است، این انسانیت است، این ایمان است. برادران عزیزم، خواهران محترمه ام، هر شب از این جلسات سیدالشهدا، یک توشه، دوتا توشه از اخلاق، از رفتار، از منش، از قرآن، از روایات با خودتان بردارید، ببرید. من هم باید ببرم. من هم با شما فرقی نمی کنم. من هم باید به این حرف ها گوش بدهم. من هم باید به این حرف ها عمل بکنم تا نهایتا بشویم محبوب خدا. و الله یحب المحسنین، ان الله یحب المتوکلین، والله یحب الصابرين. همینطوری ده بار قرآن یحب، یحب... . وقتی محبوب خدا شدی، کدام آتش، قیامت می خواهد سراغ تو بیاید؟ کدام فرشته می خواهد بیاید میچ ما را بگیرد، بیا برو جهنم؟ محبوب خدا ارزش دارد. قیمت دارد. حرفم تمام. چه حادثه سنگینی اتفاق افتاد کربلا. بالاخره برادران، امام درست است که امام است. امام می تواند نسبت به اولاد خود بی تفاوت باشد؟ قلب امام که از همه مهربان تر است. حضرت سکینه می گوید من دم خیمه ایستاده بودم، برادرم علی اکبر که حرکت کرد، من دو تا چیز در چهره پدرم دیدم. یکی دیدم چشمش مثل آدم محتضر به دور افتاد. یکی هم دیدم که بابایم به نفس نفس افتاد. دیدم محاسنش را روی دست گرفت، اللَّهُمَّ اشْهَدْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ. نمی شود در این جلسه پدر و مادر



شهید نباشد، هیچ جای ایران نیست که در جلسات پدر و مادر شهید نباشد. آنها می دانند من چه دارم می گویم. رفت، یکبار برگشت. به پدر مهربانش گفت يَا أَبَتِ الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي، بابا تشنگی دارد مرا می کشد. فرمود عزیز دلم برگرد، امیدوارم امروز شب نشود، مگر از دست پیغمبرت سیراب شوی. برگشت، جنگ کرد. برادران، خواهران گیر کرد وسط لشکر. آنهایی که جنگ می کردند از جلو می زدند، لشکر را پس می زدند. تیرباران می شدند، شمشیر می خوردند اما علی اکبر گیر کرد. تمام راه ها را لشکر بست. وقتی بابا را صدا زد. ابی عبدالله به سرعت آمد. دید دست است که یک گوشه دارد می رود بالا و می آید پایین. لشکر را کنار زد. وقتی رسید که فقط عزیزش را، فقطعوه بسیوف اربا اربا، عزیزش را قطعه قطعه کرده بودند. همه نوشتند اگر زینب نرسیده بود، حسین جان می داد.

